

دفاع پوپولیستی از ناسیونالیسم

قبلا اشاره کردم که مطالبی که رفیق مهتدی در "تخطئه انقلاب" در دفاع از مقالات قبلی خود بیان کرده، حرف سیاسی اصلی او نیست. اینها فرمولهایی است که ایشان احتمالا تصور کرده از مقبولیت بیشتری نسبت به فرمولبندیهای قبلی برخوردار خواهد بود و در حال امکان نوعی آژیتاسیون حق بجانب در مقابل نقد من را فراهم میکند. اینجا در حاشیه و بعنوان یک جمعبندی میخواهم به اختصار به دو نکته بپردازم. اول، محتوای عمیقاً پوپولیستی این دفاعیه و دوم، چگونه بازگشت به این پوپولیسم در حزبی که مبنای تشکیل آن مبارزه ضد پوپولیستی در چپ ایران بوده است امکان پذیر شده است.

برای درک محتوای سیاسی واقعی مواضع "تخطئه انقلاب" بیائید موقتا از عبدالله مهتدی و جامعه کردستان انتزاع کنیم. بیائید کلا مساله بحران خلیج را کنار بگذاریم مساله را آنطور که مورد نظر رفیق مهتدی است بصورت یک انقلاب ابتدا به ساکن در یک جامعه معین در نظر بگیریم. فرض کنیم آنچه رفیق میگوید مواضع یک حزب سیاسی مدعی سوسیالیسم در یک شرایط انقلابی در کشور دیگری است. بیائید برای مثال عین این مواضع را در انقلاب ۵۷ تجسم کنیم. راجع به مواضع چنین حزبی چه حکمی میشود داد؟ چنین جریانی را در انقلاب ۵۷ کجای طیف احزاب سیاسی میشد پیدا کرد؟

حکومتی استبدادی و ارتجاعی زیر موج اعتراضات توده‌ای قرار گرفته است و شیرازه امور آن در شرف فروپاشی است. طبقات اجتماعی مختلف به حرکت اعتراضی پیوسته‌اند. در کنار احزاب جوان چپ و حرکت‌های کارگری، احزاب مقتدر بورژوازی وجود دارند که برای انتقال قدرت به خود تلاش میکنند. این احزاب تلاش میکنند تحت نام رهایی ملت از استبداد و سرکوب و با توسل به هویت ملی و خلقی مردم ماحصل این اعتراضات را به کیسه خود بریزند. بورژوازی بین‌المللی و رسانه‌های بورژوازی جهانی درست نظیر مورد ایران رهبران این احزاب را رهبران کل جنبش اعتراضی معرفی میکنند و برای مهار جنبش از پائین مردم روی این جریان‌ها سرمایه‌گذاری میکنند. در درون حرکات اعتراضی صف کارگران بیش از پیش با این احزاب در اصطکاک قرار میگیرد. ایادی این احزاب، در مورد ایران با چماق و در این مورد با اسلحه گرم، تلاش در ارباب کارگران دارند. حزب مورد نظر ما این اعتراضات را بصورت یک جنبش توده‌ای و "مردمی" (یعنی خلقی)، که کارگران جناح رادیکال آن را تشکیل میدهند، معرفی میکند. از آنجا که انتظار دارد احزاب بورژوازی به زودی به قدرت برسند و کاربدستان آتی حکومت بشوند، در نامه‌ای حمایت خود را از این جریان‌ها اعلام میکند و مواضع خود را، مثلا درباره لزوم آزادی احزاب و بیان و تشکل، با آنها در میان میگذارد. "لبه تیز نقد" را از روی این جریان‌ها بر میدارد و اعلام میکند که بدرجه‌ای که این احزاب از جانب توده‌ها در مبارزه عمومی شان علیه استبداد به رهبری شناخته شده‌اند، خواهان روابط تفاهم‌آمیز با آنهاست. در عین حال برای جلوگیری از آنتاگونیزه شدن آنها به فعالین خود رهنمود میدهد که در پیشبرد فعالیت‌های کارگری خود محتاط و بی سر و صدا عمل کنند. حزب مورد نظر ما به جریاناتی که به این احزاب بورژوازی نقد میکنند و تضاد منافع آنها را با منافع طبقه کارگر افشاء میکنند، اتهام میزند که "مبارزه توده‌ها را لجن مال و تخطئه" میکنند و آنها را رسماً یا تلویحاً طرفدار رژیم موجود مینامد. به آنها یادآوری میکند که با "ارتجاعی ارتجاعی کردن" نمیشود این واقعیت را کتمان کرد که در میان این احزاب بورژوازی کسانی هستند که خواهان رابطه دوستانه با حزب هستند و میتوانند لبه حملات ضد کمونیستی این جریانات را کند کنند.

چنین حزبی کجای طیف سیاسی است؟ مشابه این مواضع در انقلاب ایران توسط چه جریاناتی اتخاذ شد؟ مجاهدین، جبهه ملی، حزب رنجبران، حزب توده. اگر انقلاب کردستان عراق واقعی بود، اینهم موضع واقعی

رنجبرانی در آن انقلاب بوده است. این مواضع جناح راست پوپولیسم در انقلاب ۵۷ بود که حتی از گلی و پیکار و رزمندگان هم پائین نمیرفت. حزب کمونیست اساسا با نپذیرفتن این تبیین از انقلاب توده‌ای و با نقد کل این راست روی و سازش طبقاتی که به اسم خلق و توده‌ها بخورد کارگر میدهند بوجود آمد.

حالا واقعیات ویژه انقلاب کردستان را به تصویر اضافه کنید تا ببینید چه چیزی در این میان "ده چندان" میشود.

۱- احزاب بورژوازی مورد نظر نه مانند خمینی با چسبیدن به موضع استقلال سیاسی و "نه شرقی و نه غربی" و نه با توسل به شعارهای ضد امپریالیستی مردم، بلکه بر دوش خود آمریکا میخواهند به قدرت برسند. بنابراین رنجبرانی امروز ما حتی نمیتواند این بهانه را هم بیاورد که ماهیت طبقاتی این جریان را بدلیل عشق خودش به استقلال میهن و نفرتش از "عروسک دست نشانده امپریالیسم آمریکا" درست تشخیص نداده. بعلاوه این احزاب فاقد حتی یک پلاتفرم دموکراتیک اعلام شده هستند که در آن برای مثال وعده بهداشت عمومی یا آموزش زنان داده شده باشد. اگر رنجبرانی دهسال قبل میتوانست بعدا ادعا کند که فریب "اسلام مترقی" و رگه‌های "سوسیالیستی" اقتصاد صلواتی مستضعفین را خورده است، رنجبرانی امروز حتی این بهانه را هم ندارد.

۲- احزاب بورژوازی مربوطه به اشغال نظامی کشوری که میخواهند تحویل بگیرند توسط آمریکا چراغ سبز میدهند و حتی از قطع عملیات نظامی آمریکا اظهار ناخوشنودی میکنند. از پیش روشن است که مردم، اگر برای حکومت اینها قیام کنند، تازه توانسته‌اند رژیم استبدادی موجود را با یک رژیم سر به آمریکا و مستبد دیگر عوض کنند. حزب فرضی ما این را هم نمیتواند حدس نزده باشد.

۳- این احزاب مسلح‌اند. صحبت چماق و چماقداری جلوی دانشگاه نیست. صحبت سر دستگیری و حبس کارگر و شلیک روی تظاهرات اوست. حتی عقل معاش هم حکم میکند که حزب فرضی ما کمی بیشتر روی استقلال کارگر حتی در امر قیام و تسلیح خود بکوبد و به مردم در عمل مسلحانه‌شان نسبت به قدرت گرفتن این جریانات حضور ذهن بدهد.

۴- جنبش کارگری اشکال پیشرفته سازمانی را از خود نشان داده. شوراها تشکیل شده‌اند. گمان نمیکنم اگر در انقلاب ۵۷ جنبش شورایی‌ای با این نوع قطعنامه‌های سوسیالیستی وجود می‌داشت کسی، حتی حزب رنجبران، برای مرزبندی با بورژوازی ملی احتیاج به فشار ایدئولوژیک مارکسیست‌های انقلابی میداشت.

۵- و بالاخره حزب فرضی ما تجربه انقلاب ایران را بیخ گوش خودش دارد و انتظار می‌رود از تکرار تجربه ملاحظور شدن مبارزه "توده‌ها" جلوگیری کند. پشت سر این حزب دهسال مبارزه فکری و عملی با این توهمات و خط مشی‌های عموم خلقی نهفته است. موضع پوپولیستی راست را اگر بار اول بشود ناشی از توهم و ابهامات چپ نامید، تکرار آن را دیگر به هیچ عنوان نمیشود توجیه کرد.

خلاصه کلام، هرقدر رفیق مهتدی بر اینکه آنچه در عراق روی داده است یک انقلاب و یک فاز مستقل بوده است پافشاری کند، به همان درجه اپورتونیسیم موضعی که در "تخطئه انقلاب" فرموله کرده است را بیشتر اثبات کرده است.

و اما سوال دوم، چرا رفیق مهتدی به این سهولت اینهمه در تبیین سیاسی خود به عقب برمیگردد؟ مگر خود ایشان از رهبران جدایی کومه‌له از پوپولیسم در کنگره دوم این سازمان نبوده است؟

در بررسی نقد ضد پوپولیستی این دسته از رفقا در مقطع کنگره دوم نباید فاکتور فضای فکری عمومی چپ در آن مقطع و موقعیت عملی کومه‌له را ندیده گرفت. قطعاً رفیق مهتدی در آن مقطع خود را به درجه‌ای با نقد مارکسیسم انقلابی علیه پوپولیسم موافق یافته است. اما همین تجربه "تخطئه انقلاب" نشان می‌دهد که انتخاب یک دیدگاه از میان نظرات در حال کشمکش در سطح جامعه ضرورتاً به معنای تسلط به آن دیدگاه و نگرش به جهان از آن دیدگاه نیست. برای من یا حمید تقوایی و یا دیگر رفقای که نقد پوپولیسم را بدرون چپ ایران بردند هیچ فشار سیاسی، اجتماعی و هیچ جر و بحث و منگنه تشکیلاتی نمیتواند باعث شود به فرمولهایی از نوع فرمولهای امروز رفیق مهتدی و به مقولاتی نظیر خلق و قیام توده‌ها و غیره پناه ببریم. (کما اینکه هیچ چیز در دنیا نمیتواند رفیق مهتدی را وادار کند که در دفاع از نظراتش از قرآن یا اسناد اولیه مشی چریکی نقل قول بیاورد). اینها جزو نحوه تفکر ما به جهان نبوده است. رفیق مهتدی با نقد پوپولیسم بعنوان یک سیستم نظری کمابیش حاضر و آماده در یک مقطع معین احساس توافق کرده است. این توافق بخشاً جنبه ادراکی و معرفتی داشته است و بخشاً تحت تاثیر مطلوبیت مقطعی این مباحثات در شرایط سیاسی ویژه یک دوره بدست آمده است. اگر نقد پوپولیسم برای رفیق مهتدی یک نگرش درک شده و جا افتاده بود، نه در پاسخ من و نه در حفظ خودش در مقابل توطئه‌هایی که می‌پندارد علیه او در شرف تکوین است به این سهولت به آن رجعت نمیکرد.

واقعیت اینست که پذیرش انتقاد علیه پوپولیسم و دیدگاهی که مارکسیسم انقلابی نام گرفته بود برای برخی از رهبران سنتی کومه‌له این خاصیت را داشت که افق یک مبارزه دراز مدت تر و اصیل تر را در مقابل صفی که آنها بر مبنای اهداف سیاسی محدودتر و کوتاه مدت تری گرد آورده و متحد کرده بودند قرار میداد. این دیدگاه، کومه‌له آن زمان را از مساله ارضی و ملی و خودمختاری و از امر "جنبش مقاومت" فراتر میبرد و به فعالیت آن حکمتی پایه‌ای تر و دراز مدت تر میداد. این دیدگاه کمک میکرد کومه‌له صف خود را در صحنه نگاه دارد. این دیدگاه اجازه میداد کومه‌له فراخوان خود به ادامه مبارزه قهرآمیز را علیرغم دورنمای استیلای جمهوری اسلامی و افول جنبش مقاومت حفظ کند و مشخصاً در برابر سازمان رقیب در این جنبش، یعنی حزب دموکرات، استراتژی اجتماعی معتبری را نمایندگی کند. این در کار کومه‌له و در تبیین نظری اهداف آن و نیز در کاراکتر سیاسی رهبران آن یک پیشرفت و دستاورد مهم و با ارزش بود. اما با همه اینها نباید این را با پیوستن این رفقا به صف منتقدین قائم به ذات اندیشه پوپولیستی اشتباه کرد.

اینکه رفیق مهتدی در پوشاندن نقطه ضعف‌های بحث ناسیونالیستی واقعی‌اش به تبیین و آژیتاسیون پوپولیستی پناه میبرد، اینکه از نظر معرفتی این امر برای او بلامانع بنظر میرسد، نشان دهنده محدودیتهای هویت سیاسی ضد پوپولیستی او چه امروز و چه در گذشته است. این، یعنی پیچیدن ناسیونالیسم در زورق خلق پسند، در عین حال بیانگر خاصیت اجتماعی و سیاسی واقعی پوپولیسم بعنوان یک گرایش فکری و اجتماعی است.

بعلاوه باید توجه کرد که رفقای نظیر رفیق مهتدی به یک معنی تجربه انقلاب ۵۷ را از دریچه محدودی از سر گذراندند. آنها، برخلاف فعالین چپ سراسری، از نزدیک شاهد شکل‌گیری جمهوری اسلامی از دل جنبش اپوزیسیون ضد سلطنتی، روشهای عملی این جریان، نحوه استفاده احزاب اسلامی از نام توده‌ها و حتی از بسیج توده‌ای برای سرکوب انقلاب و حقوق دموکراتیک و خفه کردن جنبش کارگری نبودند. آنها ورشکستگی عملی احکام و توهمات پوپولیستی را در صحنه سیاست روزمره شاهد نبودند. آنها در جدلهای داغ جریان‌ات چپ بر سر شیوه برخورد به حکومت و جناحهای آن شرکت نداشتند. آنها ورشکستگی عملی مقولات عموم خلقی، نظیر ملی، مترقی، توده‌ای، خلقی، قیام، و امثالهم را در متن عروج ارتجاع اسلامی در صحنه عملی سیاسی حس نکرده‌اند. وقتی از این رفقا می‌خواهیم درسهای انقلاب ایران را برای کارگر کرد عراقی ببرند و در انقلاب کردستان از تکرار تجربه تمکین "توده‌های انقلابی" به اپوزیسیون ارتجاعی جلوگیری کنند باید حواس مان باشد که خود این رفقا این درسها را به معنی واقعی کلمه نگرفته‌اند.